

قبل از آغاز جهان!

راستش، شبی هوای خواندنِ تالکین به سرم زد و رغبت نداشتم آن موقع سراغِ جاودانه‌ی «اربابِ حلقه‌ها» بروم؛ بالا و پایین کردم و قرعه به نامِ «سیلماریلیون» افتاد و به دو صفحه خواندنِ نکشید که جادویِ تالکینِ کبیر، که گمان کنم در شدت و غلظت‌اش کم از جادویِ گندالف ندارد، مرا گرفت و ویر به جان‌ام انداخت برای ارضایِ دل‌ام هم که شده قدری از آن را ترجمه کنم. این ور و آن ور به گوش‌ام رسیده بود و رسانده بودند یکی‌دو رفیقِ شفیق هم دست به ترجمه‌ی این حماسه-اسطوره دراز کرده‌اند؛ پس همین‌جا به آوازِ بلند می‌گویم: هیچ نیتِ ادامه‌ی ترجمه را ندارم و سخت چشم‌انتظار می‌مانم ماحصلِ کارِ دوستان‌ام را ببینم. این از کسبِ اجازه از دوستان‌ام که برای‌ام مهم بود گفتن‌اش.

می‌ماند چند نکته درباره‌ی خودِ ترجمه. متنِ تالکین در این کتاب، عجیب متاثر بود از کتابِ مقدس و اصلاً بویِ نصوصِ مسیحی-یهودی آن هر خواننده‌ای را می‌نواخت؛ شباهتِ آغازِ رُمان با سفرِ پیدایش در عهدِ عتیق و انجیلِ یوحنا در عهدِ جدید که اَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ بود و حتا چند جایی بود که صرفاً ترتیبِ کلماتِ کتابِ مقدس را تغییر داده بود (فی‌المثل: بحثِ غرشِ دریا را در انتهایِ همین ترجمه مقایسه کنید با کتابِ اولِ تواریخِ ایام، باب ۱۶، آیه‌ی ۳۲). بنده هم (صدالبته با نظر به ترجمه‌ی فارسیِ کتابِ مقدس) همین سبک و سیاقِ استاد را قصد کردم که در فارسی پیاده کنم؛ تا قضاوتِ آشنایانِ راهِ تالکینِ کبیر و خوانندگانِ کتابِ مقدس چه باشد و بگویند توفیقِ چه اندازه یارِ من بوده. خلاصه، به همین ملاحظه که خدمتِ خواننده‌ی محترم عرض کردم بی‌ربط و بی‌جهت می‌نماید که کسی بخواهد خُرده بگیرد متنِ ترجمه از کلماتِ ثقیل (یا تو بگو عربی) مشحون است! گزیری از این نبود، چه سیاقِ ترجمه‌ی کتابِ مقدس این‌طور بود و بارِ امانتِ تالکین را می‌بایست می‌کشیدم.

یک نکته‌ی دستوری هم در نظر بگیرید که به معنایِ آینور بازمی‌گردد. آینور، جمعِ کلمه‌ی آینو است و به لحاظِ نقش، چیزی شبیه به اسامیِ جمعی نظیرِ مَلت یا قوم است و فعلِ منسوب به آن، می‌تواند جمع یا مفرد بیاید؛ اما با وجودِ آن که در برخی مواضع، غیرطبیعی می‌نمود، من در تمامِ نوشته فعلِ آینور را جمع آوردم تا فضا بهتر توصیف شود.

و در آخر، یادآوری می‌کنم (بیشتر به خودم) که جز آدمِ نادان و گنده‌دماغ کسی دیگر را وهمِ معصومیت و مصونیت از خطا بر نمی‌دارد؛ علی‌الخصوص متنِ من به علتِ آن که کتابِ چاپی نبود، به نظر می‌رسید علایمِ سجاوندی را درست رعایت نکرده

باشد و بعید نیست یکی دو جا به همین دلیل سهوِ قلم رخ داده باشد. فرصتِ مستعجلِ بنده را هم در ترجمه و بازخوانی در نظر بگیریید و...

اقبالِ پشت و پناه‌تان!

موسیقیِ اینور

در ابتدا اِرو بود، که نامِ وی در آردا، ایلوواتار است و جُز او نبود؛ و او ابتدا، اینور را آفرید، که مقدّسان آند، و مؤلودِ اندیشه‌اش بودند و قبل از آن که چیزی خلق گردد نزدِ وی بودند. پس بدیشان سخن گفته، ایشان را گوشه‌های موسیقیِ آموخت؛ و ایشان در حضورِ او آواز خواندند، و او خشنود بود. لیکن، دیرزمانی هر یک به تنهایی می‌خواندند، و یا معدودی از ایشان در معیتِ یک‌دیگر، و الباقی گوش می‌سپردند؛ زیرا هر یک از ایشان همان پاره از روحِ ایلوواتار را ادراک می‌نمود که از آن پدید آمده بود؛ پس به جهتِ فهمِ آوازِ برادرانِ خویش می‌آموختند، لیکن اندک‌اندک. اما بیشتر شنیدند، لهذا، بیشتر آموختند و اتفاق و هم‌سازیِ ایشان فزونی یافت.

و این چنین واقع شد که ایلوواتار، جمیعِ اینور را فرا خواند و گوشه‌ای کبریاپی را به ایشان عرضه کرده، نزدِ ایشان اُموری را آشکار نمود چند مرتبه عظیم‌تر و غریب‌تر از آن چه تا بدان زمان هویدا نموده بود؛ و جلالِ اوّل‌اش و شکوهِ آخرش، اینور را متحیر کرد، به طوری که ایشان در حضورِ ایلوواتار سجده کرده، خاموشی گزیدند.

پس ایلوواتار ایشان را گفت: «به توسطِ گوشه‌هایی که بر شما آشکار نمودم، فی‌الحال به اتفاقِ یک‌دیگر، موسیقیِ اعظم را بسازید. و بدان جهت، که شما را به شعله‌ی زوال‌ناپذیر برافروختم، می‌باید قُوّاتِ خود را، هر کدام به طریقِ اندیشه‌های خود و به طریقِ تمهیداتِ خود، به جهتِ آراستنِ این گوشه عیان کنید، اگر بخواهید. لیکن من خواهم نشست و گوش فرا خواهم داد و خشنود خواهم بود که به طریقِ شما جمالِ عظیم در آواز بیدار خواهد شد.

پس آوای اینور، موافقِ آن آوا که در عودها و چنگ‌ها باشد، و در نای‌ها و کُرناها، و در برَبطها و آرغنون‌ها، و موافقِ آن آواز که بی‌شمار هم‌آواز به کلام بخوانند، گوشه‌ی ایلوواتار را به موسیقیِ عظیمی بدل نمود؛ و صدایی از نعماتِ ناپیداگرانه‌ی مُتبدّل‌به‌هم برخاست که در غایتِ تناسب بود و از حدِّ شنیدن گذشت و لُجّه‌ها و ارتفاعات را مَمْلُو نمود و مواضعِ منزلِ ایلوواتار را نیز، به حدّی که جاری شد، و موسیقی و طنینِ موسیقی در خُلُو، امحا شد و خُلُو، خُلُو نبود. از آن پس، هیچ‌گاه اینور آهنگی به مانندِ این آهنگ نساخته‌اند، هر چند که گفته‌اند پس از انقضایِ ایام، هم‌آوازانِ اینور و فرزندانِ ایلوواتار، سکوتی عظیم‌تر را در حضورِ ایلوواتار می‌باید بر پا دارند. آن‌گاه گوشه‌های موسیقیِ ایلوواتار را می‌باید به طریقِ احسن نواخته، در لحظه‌ی تکلمِ

خویش آراسته به «وجود» گردند، زیرا همگان می‌باید نیتِ او را در سهمِ ایشان بالتّمام دریابند و هر کس می‌باید ادراکِ هر کس را دریابد، و ایلوواتار، سخت‌خشنود گشته، آتشِ پنهان را به اندیشه‌های ایشان خواهد داد.

لیکن فی‌الحال ایلوواتار جلوس نموده، گوش سپرد و مدّتِ مدید به نظرِ او نیک آمد، زیرا در موسیقی هیچ کاستی نبود. لیکن به گذشتِ زمان و استمرارِ آهنگ، در قلبِ مَلکُورِ خطور نمود که از خیالِ خویش در آهنگ، آن مایه را درآمیزد که به گوشه‌ی ایلوواتار هم‌ساز نَبُود، زیرا در طلبِ آن بود که قدرت و شوکتِ پاره‌ی خویش را کثرت دهد. در میانِ اینور عظیم‌ترین عطایای قدرت و حکمت از آنِ مَلکُور بود، و او در تمامِ عطایای برادران‌اش نیز سهم داشت. و او خَفِیّاً در طلبِ شعله‌ی زوال‌ناپذیر به کثیر در مواضعِ خُلُو رفته بود؛ زیرا اشتیاقِ موجود کردنِ اموری از نزدِ خود در او فزونی گرفته، در نظرِ او آمده بود که ایلوواتار هیچ پروای خُلُو ندارد و مَلکُور، خود، بر تهی بودنِ آن ناشکیبا بود. لیکن او آتش را نیافت، زیرا که نزدِ ایلوواتار بود. اما او در انزوای خویش، افکاری بر خلافِ برادران‌اش به سر رانده بود.

بعضی این افکار را در موسیقی‌اش درآمیخته، به طُرفه‌العینی ناهم‌سازیِ او افزون گشته بود و بسیاری که قریب به او سرود می‌خواندند محزون گشته، افکارشان مغشوش شد و موسیقی‌شان، متزلزل. پس بعضی از ایشان، موسیقیِ خویش را با او هم‌ساز نمودند، لیکن موسیقی‌شان با افکاری که در ابتدا در خود داشتند هم‌ساز نبود. پس، ناهم‌سازیِ مَلکُور وسعت یافته، نغماتی که می‌شنیدند در دریایِ اصواتِ مُشَوّش فرو ریخت. لیکن ایلوواتار نشست و گوش سپرد تا آن که نزدیکِ کُرسیِ عرش‌اش، توفانی هایل درگرفت و آب‌های ظلمت که در غیض و غضبِ بی‌پایان‌شان بر هم می‌شوریدند دیگر تخفیف نیافتند.

پس ایلوواتار برخاست و اینور دریافتند که او لبخند زد؛ و او دستِ چپِ خویش را بالا بُرد و گوشه‌ای نو در میانِ توفان نواخت، متشابه لیکن متفاوت با گوشه‌ی پیشین؛ و قوّت گرفت و جمال و زیباییِ تازه‌ای داشت. لیکن ناهم‌سازیِ مَلکُور به مانندِ غُرَش برخاسته، بدان پهلو زد و دیگر بار نبردِ اصوات، قهارانه‌تر درگرفت، به حدّی که بسیاری از اینور وحشت کردند و دیگر آواز نخواندند و مَلکُور، سلطه داشت. آن گاه، ایلوواتار برخاست و اینور دریافتند سیمای او عبوس شده است؛ و او دستِ راست‌اش را بالا بُرد و نَظّاره کن! گوشه‌ای سوم در میانِ آشوب بالید و برخاست و با مابقی متفاوت بود. زیرا در ابتدا شیرین و لطیف بود و افت‌وخیزی از اصواتِ ملایم بود به صورتِ نغماتِ ظریف؛ لیکن فرو نمی‌نشست و به جهتِ خویش، قدرت و ژرفی می‌یافت. و عاقبت‌الامر، این چنین در نظر آمد که دو آهنگ، هم‌زمان، در پیشِ عرشِ ایلوواتار مُتکَثّر می‌گردند و آن دو در مُفَارَقَتِ تمام می‌بودند. یکی، عمیق و وسیع و جمیل، لیکن آرام، و ممزوج به حُزنِ بی‌اندازه، و از آن، خاصّه، زیبایی و جمال صادر می‌گشت. دیگری، کیفیتی واحد حُصول نموده بود، لیکن بلند بود و عَبَث، و الی‌الابد مُکَرّر می‌شد؛ و هم‌سازیِ اندک داشت، بلکه هم‌چون

گَرَناهای بسیار بود که صوتی گریه را مُدام برمی ساخت. و جدّ و جهد می نمود مگر موسیقیِ دیگر را به نقص و خشونتِ خود، غریقِ خود کند، لیکن این چنین در نظر می آمد که مظفّرترین گوشه هایش را موسیقیِ دیگر محو نموده، موافقِ نمونه‌ی اعلای خویش می سازد.

و در این نزاع، که به سببِ آن عِماراتِ ایلوواتار لرزیده بود و رعشه‌ای، لیکن به سکون، در سکوت‌ها رفته بود، ایلوواتار سوم‌بار برخاست و سیمای او را از غایتِ خوفناکی کَسْ یارای نگریستن نبود. آن گاه هر دو دستِ خود را بلند نموده، به یک دانگِ آواز، ژرف‌تر از مَگاک، مرتفع‌تر از اَفلاک، که هم‌چون نورِ چشمِ ایلوواتار رخنه می کرد، موسیقی تمام شد.

ایلوواتار به سخن درآمد، گفت: «عظیم است آینور، و عظیم‌ترین در میانِ شما است مِلکُور؛ لیکن باشد که وی بداند و جمیعِ آینور بدانند، که من ایلوواتار هستم؛ آن چه به آواز بلند خواندید، عَلائیتاً آشکار خواهم نمود، تا مگر دریابید چه کرده‌اید. و تو، ای مِلکُور، باشد که دریابی رَوا نیست هیچ گوشه‌ای نواخته شود، مگر آن که سرچشمه‌ی اعلایش در من باشد و رَوا نیست هیچ کس موسیقی را به رِغمِ من تغییر دهد. زیرا به او که این چنین جهد نموده است، عیان خواهد شد اسبابِ من در تدبیرِ امور غریب‌تر است، به طوری که او در خیالش نیاید.»

آن گاه آینور ترسان شدند، و ایشان هنوز کلامی را که ایلوواتار گفته بود درنیافته بودند؛ و مِلکُور، مَمَلو از شرم شده، به جهت آن خشمِ پنهان در او پدید آمد. پس ایلوواتار در جاه و جلال برخاسته، از مواضعِ لطیف که به جهتِ آینور فراهم نموده بود بیرون رفت؛ و آینور از پیِ او روانه شدند.

لیکن به خُلُو که رسیدند، ایلوواتار ایشان را گفت: «موسیقیِ خود را بنگرید!» و بدیشان رؤیایی را نمایند، و ایشان را در آن زمینِ لَمِیزَرعِ اِستماع، عطیه‌ی بصیرت داد و عالمی نو را دیدند که بر ایشان آشکار شد و در میانِ خُلُو هم‌چون گویِ درآمد بود، و در آن محبوس بود، لیکن از آن نبود. و ایشان نظّاره نمودند و حیران همی بودند و آن عالم، تاریخِ خود را نمایند، و در نظرِ ایشان آمد که ذی حیات است و می‌بالد. پس آینور مدّتی نگریست و خاموش بود؛ آن گاه ایلوواتار بارِ دیگر گفت: «موسیقیِ خود را بنگرید! حاصلِ خُنیای شما است. و جمیعِ شما باشد که دریابید در این طرح که در پیشِ شما درافکنده‌ام، تمامِ آن امور موجود است که به نظر می‌رسد او، خود تدبیر نموده و یا الحاق کرده است. و تو، ای مِلکُور، جمیعِ اندیشه‌های پنهانِ روحِ تو مکشوف خواهد شد، و معرفت خواهی نمود که آنان جز پاره‌ای از کُلّ و شُعاعی از جلوه‌ی جلال اش نیستند.»

و در آن وقت، ایلوواتار، امورِ بسیارِ دیگر به آینور گفت و به سببِ خاطره‌ی ایشان از کلام‌اش، و معرفتی که هر کدام از ایشان از موسیقیِ ایلوواتار داشت، آینور از اکثرِ آن چه واقع شده بود مطلع گشت، و نیز از آن چه واقع می‌شود، و نیز از آن چه واقع

خواهد شد، و معدودی بود که ایشان ندیدند. لیکن اموری است که ایشان دیدن نتوانند، چه فرداً فرد و چه بر حسب مشورت در میان خود؛ زیرا ایلوواتار نزد هیچ کس، مگر خویشتن، محفوظات لوح‌اش را بالتّمام هویدا ننمود، و در هر دوران اموری واقع می‌شوند که تازه است و هیچ آحدی پیشگویی نکرده است، زیرا این امور از گذشته رهسپار نشده‌اند. و این چنین واقع شد آن زمان که رؤیای عالم از برابر دیدگان آینور می‌گذشت، آینور دریافتند عالم شامل اموری است که بدان نیندیشیده‌اند. و مملو از حیرانی، ظهور فرزندان ایلوواتار را بدیدند و مسکنی را که به جهت ایشان حاضر گشته بود؛ و دریافتند که ایشان، خود، به موسیقی‌شان در کار حاضر نمودن این منزل همی بودند، و لیکن آگاه نبودند غایتی در پس این جمال نهفته است، زیرا فرزندان ایلوواتار را او، خود، به تنهایی آستن شده است. و ایشان با گوشه‌ی سوم موسیقی ظهور نمودند و در گوشه‌ای که ایلوواتار در ابتدا اعلان نموده بود حضور نداشتند و هیچ کدام از آینور در خلق ایشان دستی نداشتند. لهنذا، آینور که ایشان را نگاه کردند، سخت دل‌بسته‌شان شدند، چرا که چیزی متفاوت از خودشان بودند، غریب و فارغ، و در ایشان، روح ایلوواتار را دیگرگونه می‌دیدند، و بدین طریق، اندکی دیگر از حکمت او آموختند که تا بدان وقت از آینور مکتوم بود.

فی‌الحال، فرزندان ایلوواتار، الف‌ها و انسان‌ها هستند، یا نخست‌زادگان و کهنتران. و در میان جمیع جلال‌های عالم، و سرسراها و مسافت‌اش، و آتش‌های گردون‌اش، ایلوواتار موضعی را به جهت سکونت ایشان در لجه‌های زمان، و در میان اختران بیرون از شمار انتخاب کرد. و شاید این مسکن در نزد آنان که محضاً عظمت آینور را منظور می‌دارند و نه بُرندگی مهیب ایشان را، حقیر باشد، مثل آنان که به جهت بنای ستونی تمام زمین آردا را می‌گیرند و مُتَسِّع می‌دارند به حدی که ستیخ‌اش بُرنده‌تر از سوزن گردد. یا وسعت بی‌اندازه‌ی عالم را منظور دارند که آینور پیوسته در صورتگری آن است و نه دقت بی‌بدیل جمیع اشیا را که ایشان می‌سازند. لیکن آن زمان که آینور، این منزلگاه را نگریسته بودند و دیده بودند که فرزندان ایلوواتار برخاسته‌اند بسیاری از زور‌آورترین ایشان، اندیشه‌های خود را و اشتیاق خود را به آن موضع معطوف نمودند. و در میان آنان ملکور، سرور بود، بر همان نهج که در ابتدا نیز در آینور، به جهت خلق موسیقی، عظیم‌ترین بود. و او تظاهر نمود، حتا در ابتدا به خویشتن، که مشتاق است نزدیک‌تر رَوَد و جمیع امور را به جهت نیکی فرزندان ایلوواتار نظم بخشیده، پریشانی‌های برودت و حرارت را که ایشان متحمل می‌شوند مهار نماید. لیکن او سر آن داشت تا الف‌ها و انسان‌ها را مقهور اختیار خویش بسازد، زیرا به عطایایی که ایلوواتار بدیشان وعده کرده بود حسادت می‌ورزید و آرزو داشت که رعایا و بندگان بسیار داشته باشد، و پروردگارش بخوانند، و اراده و خواسته‌ی دیگران در ید انقیاد وی باشد.

لیکن الباقیِ آینور، به این منزلگاه که در میانِ مسافاتِ وسیعِ عالمِ مستقر شده بود، و الفها آردا، یا زمین، می‌نامیدندش، نگریسته، قلبِ ایشان در نور به وجد آمد و چشمِ ایشان رنگ‌های بسیار تماشا کرد که مملو از خشنودی بود، لیکن به سببِ غرّشِ دریا، اضطرابی عظیم در ایشان پدید آمد. و ایشان بادها را و هوا را مشاهده نمودند و نیز خمیره‌ای که آردا بدان ساخته شده بود، که آهن و سنگ و سیم و زر و بسیاری دیگر بدان ساخته شده بود. لیکن از آن همه، آب را بیشتر ستایش نمودند. و الدار، ایشان را گفتند که طنینِ موسیقیِ آینور بیش از هر چیزِ دیگری بر زمین در آب‌ها حیات دارد و بسیاری از فرزندانِ ایلوواتار به آوایِ دریا گوش می‌سپزند و از آن سیر نمی‌شوند، ولیکن نمی‌دانند سببِ علاقه‌شان چیست.

در آن حال، آن آینو که الفها، اولمو نام داده‌اند افکارش را به آب‌ها معطوف نمود و در میانِ آینور، ایلوواتار او را بیش از همه از موسیقی تعلیم داده بود. لیکن مانوه که در میانِ آینور شریف‌ترین است بیشتر بر بادها و هوا تفکر نمود. و آئوله که ایلوواتار او را از ظاهرِ امور و معرفتِ باطنِ اندکی کمتر از ملکور داده بود بر تار و پودِ زمین تامل کرد، لیکن سرخوشی و غرورِ آئوله درِ صناعت است و در مصنوعات، و نه در مالکیت است و نه در ربوبیت. لهذا، گنج نمی‌اندوزد، و فارغ از بیم و هراس است و از کاری به کارِ دیگر می‌پردازد.

و ایلوواتار با اولمو به سخن درآمده، گفت: «نمی‌بینی که چگونه در این حدودِ اندک در لُجه‌های زمان، ملکور در بلادِ تو جنگ برانگیخته است؟ او خود را تلخ و سرد و بی‌اعتدال می‌داند، ولیکن زیبایی.